

# فقه نظام از رهگذر بررسی نظرات گوناگون و تبیین رابطه آن با علوم انسانی اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۹/۲۳

مسعود فیاضی\*  
روح‌الله محمدی\*\*

## چکیده

بر اساس اصل چهارم قانون اساسی همه قوانین و مقررات کشور باید «بر اساس» اسلام باشد و اصول دیگری همچون اصل هفتاد و دو و هشتاد و پنج و... شورای نگهبان را موظف کرده که عدم مغایرت قوانین با شرع را کنترل نماید. اقتضای عمل به اصل چهارم طراحی قوانین بر اساس دین و نظریه‌های دینی است و کنترل عدم مغایرت با شرع نیز در همین راستا باید باشد. اما در رویه‌های قانونگذاری این اتفاق به‌طور کامل رخ نمی‌دهد و در نتیجه شورای نگهبان وظیفه کنترل عدم مغایرت را نیز به‌صورت حداقلی انجام می‌دهد. دلیل آن هم این است که علوم دینی از جمله رویکرد غالب در فقه مواجهه جمعی با مسائل انضمامی جامعه نداشته و مسائل اجتماعی را نهایتاً به‌صورت تک‌نگاری و صرف نظر از پیامدهای اجتماعی و ارتباطات گسترده آنها با ساحت‌های مختلف جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد. برای رفع این نقیصه، فقهای معاصر ایده فقه نظام را مطرح کرده‌اند تا مواجهه فقه با مسائل انضمامی را به‌صورت نظام‌مند و ذیل فقه نظام انجام دهد. از این جهت مباحث مختلفی در این سال‌ها بین حوزویان در خصوص چیستی فقه نظام و کارکردش مطرح شده است. اما نظرات مطرح شده، از انسجام و جامعیت کافی برخوردار نیست و در بسیاری موارد نیز وارد قلمرو علوم انسانی شده است. مضافاً اینکه هر یک از این نظرات در مقام عمل کارآمدی خود را ثابت نکرده است. در این مقاله تلاش شده است، نظرات مختلف در مورد فقه نظام مطرح شده و ضمن نقد مختصر آنها تعریف مختار از فقه نظام ارائه گردد.

**واژگان کلیدی:** فقه نظام، علوم انسانی اسلامی، نظامات اجتماعی، نظامات حکمرانی، فقه حکومتی.

\* عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی / نویسنده مسئول (msd.fayazi@gmail.com).

\*\* استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم (roohallah.110@chmail.ir).

## مقدمه

بر اساس اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر آنها باید بر اساس موازین اسلام باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و همچنین همه قوانین و مقررات دیگر حاکم بوده و تشخیص آن نیز به عهده فقهای شورای نگهبان است. معنای این سخن این است که قوانین و مقرراتی که حکومت برای مواجهه با مسائل گوناگون جامعه وضع می نماید، نباید مبتنی بر مبانی و نظریات غیردینی باشد، بلکه می بایست به طور کامل از نظریات و آموزه های دینی استخراج شده باشد. البته در اصول دیگری از قانون اساسی همچون اصل هفتاد و دو، هشتاد و یک، نود و یک، نود و چهار و نود و پنجم تصریح شده است که شورای نگهبان باید عدم مغایرت قوانین وضع شده توسط مجلس با شرع را تأیید کند و در صورت مغایرت قانون تصویب شده را جهت اصلاح به مجلس عودت دهد. نکته مهم اینجاست که کنار هم قراردادن این دو دسته از اصول نشان می دهد که هدف اصلی قانونگذار تقنین بر اساس شرع که رویکردی حداکثری در نسبت قانون و دین است، بوده است و اگر از عدم مغایرت با شرع سخن می گوید منظورش فروکاست تقنین صرفاً بر اساس راهبرد «عدم مغایرت با شرع» نیست بلکه اگر از عدم مغایرت نیز سخن می گوید در ذیل همان رویکرد حداکثری آن را معنا می کند. اما اتفاقی که در همه این سال ها عملاً افتاده است این است که شورای نگهبان در اغلب موارد بر اساس رویکرد عدم مغایرت با شرع به ممیزی قوانین پرداخته است. رویه قانونی نیز این طور است که ساختارهای تقنینی کشور همچون مجلس شورای اسلامی و هیئت دولت در مواجهه با هر مسئله از مسائل اجتماعی که نیاز به قانونگذاری دارد، با روش هایی که دارند اقدام به پیشنهاد راه حل و مواد قانونی می نمایند و خروجی نهایی را برای شورای نگهبان ارسال می کنند تا شورا مغایرت یا عدم مغایرت آنها با شرع را بررسی نموده و در صورت عدم مغایرت تأییدشان کند. از این جهت بر اساس قانون محل اصلی تحقق و پیاده سازی راهبرد «تقنین بر اساس شرع»، مراحل کارشناسی طرح ها و لوایح در دولت و مجلس است که در آنها باید بر اساس تئوری پردازی ها و تلاش های فقهی نو مواد قانونی در بالاترین ارتباط با دین و از متن دین تولید شود و خروجی برای شورا ارسال می شد تا انطباق حداکثری و عدم مغایرت آن با شرع نیز تشخیص داده شود.

نکته ای که وجود دارد این است که عملاً اتفاقی که در مجلس و دولت در جریان است، اینگونه

نیست و عملاً راهبرد تقنین بر اساس شرع به طور جدی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. خروجی نیز این است که شورای نگهبان نیز بر اتخاذ راهبرد عدم مغایرت با شرع اکتفا کرده و در بررسی قوانین با این رویکرد حداقلی مواجهه می‌کند. دلیل چنین رخدادی نیز راهبردی این بود که جامعه مدرن امروزی با پیچیدگی‌های خاص خود در اثر رشد فناوری و مواردی از این دست، با مسائلی مواجه می‌شد که تا قبل از آن در بین فقها و محققان دینی مورد بحث قرار نگرفته بود. از این جهت دانش لازم برای تحلیل آنها نزد ایشان تولید نشده بود تا پیشنهاد مواد قانونی لزوماً بر اساس آنها باشد. در مقابل، نظریاتی در بین تمدن‌های دیگر خصوصاً تمدن غرب وجود داشت که ادعای حل این مسائل را مطرح می‌کرد و در خصوص مواجهه حاکمیت با آنها نظریه پردازی کرده بود. از این جهت، سیاست گزاران و سیاست پژوهان در ساختارهای سیاست گذاری و تقنینی، عمدتاً مبتنی بر نظرات مطرح شده در مکاتب و اندیشه‌های غربی اقدام به ارائه راه حل می‌کردند و شورای نگهبان نیز مغایرت یا عدم مغایرتشان با شرع را بررسی می‌نمود و در صورت عدم مغایرت تأییدشان می‌کرد. راه حل‌هایی همچون تأسیس نهاد بانک، بیمه، تامین اجتماعی، مالیات، رسانه، مطبوعات، احزاب، چک، شرکتها، مؤسسات و... و قوانین متناظرشان همه و همه از این قسم بودند، زیرا این راه حل‌ها عمدتاً از سوی محققان دینی و مبتنی بر مبانی دینی برای حل مسائل کلان جامعه طراحی نشده بودند، بلکه راه حل‌هایی بودند که محققان غربی مبتنی بر نظریات مطرح در همان تمدن آنها را طراحی و ارائه کرده بودند. البته در همین نوع مواجهات و بررسی‌های حکومت نیز شرط «جامعیت در بررسی» که شامل بررسی همه روابط پدیده مورد بحث با دیگر پدیده‌های اجتماعی و حوزه‌های حکمرانی، بررسی پیامدهای راه حل طراحی شده در جامعه، بررسی کارآمدی و موفقیت راه حل ارائه شده در مقام عمل و... بود نیز به خوبی رعایت نشد و از این جهت بعد از چند دهه از وضع برخی از این قوانین ناکارآمدیشان به خوبی روشن شد.

این در حالی بود که جمهوری اسلامی ایران در زمانه‌ای که هیچ اندیشه‌ای در جهان قائل به کارآمدی دین در مقام حکمرانی و حل مسائل جامعه نبود، مبتنی بر مبانی دینی علم حکمرانی بر اساس دین را در جهان برافراشت و با طراحی غایات و اهداف دینی برای جامعه، تلاش کرد این ادعا را به طور عملی به منصفه ظهور برساند. دانشی از علوم دینی که برای مواجهه با مسائل عینی جامعه معرفی شد، فقه بود و بیان شد که فقه توانایی اداره جامعه را دارد. امام خمینی ره بنیان گذار فقیه جمهوری اسلامی در همین راستا ابراز داشتند: «حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه

عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تاگور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم» (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲۱، ص ۲۸۸). نکته جالب توجه اینکه این عبارت در پیام موسوم به «منشور روحانیت» در تاریخ ۳ اسفند ۱۳۶۷ یعنی حدود ده سال پس از تشکیل جمهوری اسلامی و نزدیک به چهار ماه به ارتحال حضرت امام<sup>ع</sup> ازسوی ایشان بیان شده است. جالب‌تر اینکه ایشان در همین پیام و در سطور بعدی عبارت پیش گفته به صراحت تأکید می‌کنند که: «ما باید بدون توجه به غرب حيله‌گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان درصدد تحقق فقه عملی اسلام برآیم... و روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات، حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست» (همان، ص ۲۹۱). نتیجه کنار هم نهادن این اظهارات این است که فقه به لحاظ ذاتی، توان پاسخگویی به مسائل حاکمیت را دارد، ولی در حال حاضر در آن برخی نارسایی‌ها وجود دارد که باید مرتفع شود.

نگاهی گذرا به مواجهه فقهای دغدغه‌مند نسبت به حل مسئله‌های حاکمیت نشان می‌دهد که دو رویکرد در بین ایشان غالب بوده است. رویکرد اول این بوده که مبتنی بر مبانی کلامی، فقه کارآمدی لازم برای اداره حکومت را دارد، بدون اینکه نیاز به استنباط جدیدی داشته باشد. رویکرد دوم این بوده که ارائه راه‌حل برای حل مسائل جامعه امروزی نیازمند استنباطات جدید است و در این استنباطات که به استنباط مسائل مستحدثه معروف است، هر موضوع به‌صورت منفرد و اتمیک مورد توجه قرار گرفته و مبتنی بر منابع دینی حکم آن استخراج می‌شود. بعد از گذشت چند دهه از عملکرد این دو رویکرد در فقه، معلوم شد که هر دو دچار نقص‌هایی هستند و نمی‌توانند کارآمدی لازم را برای اداره جامعه داشته باشند. زیرا تجربه این سالیان نشان داد، صرف جستجوی راه‌حل‌های «موجه و معتبر» به لحاظ اندوخته‌های فعلی فقه و عدم توجه به پیامدهای گوناگون اجتماعی راه‌حل‌ها و احکام ارائه شده در جامعه و ساحت‌های مختلف آن، نمی‌تواند غایات دین در جامعه را فراهم کرده و کارآمدی فقه در اداره جامعه را نشان دهد. ازاین جهت، لازم است رویکردی در استنباطات احکام مبنا قرار گیرد که در فرآیند صدور حکم، جوانب مختلف هر پدیده و ارتباطاتش با دیگر ساحت‌های اجتماعی و حکومتی را به‌خوبی بسنجد و حتی پیامدهای احتمالی آن در

جامعه و نظامات مختلف آن را نیز بررسی کند و در ارتباط با همه این حیثیات به صدور حکم اقدام کند. از این جهت، در سالیان اخیر رویکرد سومی در بین حوزویان مطرح شده است که گفته می‌شود در پاسخگویی به حل معضلات نظام توانمندی لازم را دارد و دارای نواقص فقه در رویکردهای قبلی نیست. این رویکرد عبارت از رویکرد فقه نظام است. از این جهت، در سال‌های اخیر بحث‌های زیادی پیرامون فقه نظام صورت گرفته و در مورد چیستی و رسالت آن مباحث مختلفی مطرح شده است. بررسی نظرات مطرح شده نشان می‌دهد، در برخی موارد خروج موضوعی رخ داده و فقه نظام با علوم انسانی اسلامی طراحی‌کننده نظام‌های اجتماعی یکسان انگاشته شده است، در برخی موارد صرفاً به ویژگی‌های این رویکرد فقهی اشاره شده ولی روش حل مسئله‌های جامعه از طریق آنها به خوبی تبیین نشده است. نتیجه نیز این بوده که مباحث فقهی صاحبان این اندیشه در ساحت فقه اصغر تفاوت چندانی با فقه دو رویکرد قبلی نداشته است.

۱۶۳

در این مقاله تلاش شده است، نظرات مختلفی که در خصوص فقه نظام مطرح شده است، به‌صورتی نقادانه و مختصر بررسی شود و در نهایت، تلقی مختار از آن بیان گردد. در نظر مختار، فقه نظام یک رویکرد فقهی در فقه مصطلح — و نه فقه به معنای فقه اکبر که مربوط به کل مطالعات دینی است — می‌باشد که در آن، احکام هر حوزه با رویکرد سیستمی و با توجه به حیثیت‌های اجتماعی و حکومتی هر موضوع برای مکلف فرد، جامعه یا حکومت و مبتنی بر نظامی که در هر حوزه توسط علوم انسانی طراحی شده است و در اختیار فقه قرار گرفته است، استنباط می‌شود. از این جهت این فقه اولاً، با علوم انسانی فرق دارد و رسالتش طراحی نظام‌های اجتماعی نیست. بلکه این وظیفه به عهده علوم انسانی اسلامی است، که نتیجه مباحث آن به‌صورت مبادی تصویری و تصدیقیه در اختیار این فقه قرار داده می‌شود تا در تحلیل موضوعات و استنباط حکمشان کاملاً اشرا ب‌شود. ثانیاً، فقه نظام به‌مثابه رویکردی است که در کل استنباطات مطرح است و از ابتدا تا انتهای فقه را دربرمی‌گیرد. به‌همین دلیل با فقه‌الحکومه که متولی احکام خاص حکومت است یا با فقه‌الاجتماع که متولی احکام خاص مکلفی به نام جامعه بما هی جامعه است فرق دارد.

در گزارش نظرات مطرح شده، آنها را در دو دسته کلی طبقه بندی می‌کنیم. زیرا برخی از این نظرات در دایره فقه مصطلح (فقه اصغر) بوده و فقه نظام را در همین حیطة تعریف کرده‌اند برخی نیز مرادشان از فقه در عبارت فقه نظام، فقه مصطلح نیست بلکه کل علوم دینی (فقه اکبر) را از آن اراده کرده‌اند. این دسته از نظرات را تحت عنوان فقه نظام به‌مثابه فقه نظام ساز طرح می‌کنیم.

## ۱. فقه نظام به‌مثابه یک رویکرد

در بین کسانی تلاش کرده‌اند فقه نظام را در دایره فقه مصطلح یا همان فقه اصغر مطرح کنند، دو نظر وجود دارد که در زیر مورد اشاره قرار می‌گیرد.

### ۱-۱. فقه نظام به‌مثابه فقه تعیین‌کننده قوانین اجتماعی

تلقی دیگری که از فقه نظام وجود دارد این است که این فقه ناظر به ایجاد نظم عمومی در جامعه و اداره رفتارهای اجتماعی در ابعاد مختلف است (اراکی، ۱۳۹۷، <https://mohsenaraki.ir>). در این اندیشه، از طریق تحلیل و تعریف جامعه به مجموعه‌ای از انسان‌ها که بین آنها پیوستگی، انسجام و نظم وجود دارد و در آن نظام واحدی حکم فرما است و روابط از طریق قوانین واحدی منظم می‌شود، به فقه پشتیبان آن اشاره شده و گفته شده است که فقهی که به این روابط پرداخته و چیهستی آنها را تعیین می‌کند، فقه نظام است (اراکی، ۱۳۹۹، @jiiss\_ir). در جای دیگر نیز پس از تبیین روابط و نظامات اجتماعی مختلف بیان شده است که هر جامعه‌ای احتیاج به قانون دارد که موجب نظم در جامعه باشد و این قوانین نظم بخش که با یک نگاه کل‌نگر و نه فردی به دست می‌آید، همان نظام هستند و فقهی نیز که تعیین‌کننده احکام و قوانین محقق‌کننده این نظم عمومی است، فقه نظام نام دارد (همو، ۱۳۹۷، <https://mohsenaraki.ir>).

قائلین به این اندیشه تصریح می‌کنند که این فقه حتماً ذیل فقه حکومتی جای دارد. زیرا چنین نظامی که هویت اصلی نظام در ساحت اقتصاد، سیاست و... را تشکیل می‌دهد، تنها در سایه حکومت رخ می‌دهد. در غیر این صورت به صورت عمل به احکام فردی یا در صورت نبود حکومت نمی‌توان به چنین نظامی دسترسی پیدا کرد (همان).

در این تفکر، موضوع احکام فقه نظام جامعه است. زیرا قائلین به این تفکر با قائل شدن یک شخصیت مستقل برای جامعه و قرارداد نام «انسان کلان» برای آن، آن را قابل تکلیف برشمرده و فقه متکفل بیان احکام آن را فقه نظام برشمرده‌اند (اراکی، ۱۳۹۹، @jiiss\_ir). اساساً تمایزی که قائلین به این نظر بین فقه نظام و فقه فردی (فقه خرد) بر می‌شمرند ناظر به موضوع تکالیف است که در اولی جامعه بما هی جامعه و در دومی افراد موضوع تکلیف هستند.

صاحبان این اندیشه در جایی گفته‌اند به لحاظ ثبوتی «نظام» اصل و «احکام» فرع بر آن هستند، ولی در مقام کشف نظام‌ها یعنی در مقام اثبات، نظام از احکام استنباط می‌شود. زیرا در نظر

ایشان وقتی انمه هدی ﷺ به انشای احکام فرعی اقدام می‌کردند و حکمی را بیان می‌فرمودند، ناظر به مردمی سخن می‌گفتند که زندگی اجتماعی منظمی داشتند و به‌صورت سازمان‌یافته در کنار هم قرار گرفته بودند و تک‌تک افراد صرف نظر از زندگی اجتماعی شان نبودند (همان). ولی در جای دیگر گفته اند؛ نظام همان قوانین و احکام نظم بخش به روابط اجتماعی است (همان).

همان طور که نشان داده شد، در این اندیشه در چیستی ماهیت فقه نظام و در تعریف «نظام» در عبارت فقه نظام، نوعی دوگانگی مشاهده می‌شود. زیرا وظیفه فقه نظام یا تعیین ماهیت و چیستی روابط بین انسانها در جامعه است، یا اینکه وظیفه آن بیان احکام این روابط است و بحث از ماهیت و چیستی این روابط به عهده علوم دیگر از جمله علوم انسانی اسلامی است. یا در مورد نظام، اگر نظام به‌مثابه امری وحدانی و مقدم بر احکام، اصل است و احکام فرع آن هستند، دیگر نمی‌توان گفت نظام همان قوانین و احکام نظم بخش به روابط اجتماعی است؛ بنابراین صاحبان این اندیشه باید این دوگانگی را به نوعی حل کنند، خصوصاً اینکه وقتی وظیفه فقه نظام را بحث از چیستی و ماهیت روابط اجتماعی در ساحات مختلف دانستیم، پا در عرصه علوم انسانی نهاده و فقه نظام را به این علوم نسبت داده ایم.

علاوه‌براین در این اندیشه بر نظم عمومی جامعه تأکید زیادی شده و قوام جامعه همان نظم عمومی معرفی شده است و فقه نظام مسئول تعیین احکام نظم بخش مورد نیاز جامعه شده است. سوال این است که نظم ناظر به جنبه استاتیک جامعه و ارتباط هدفمند اجزاء آن در کنار هم است. ولی آیا فقه نظام به بعد دینامیکی جامعه که ناظر به تحول و پیشرفت است نظری ندارد و حکمی در این مسیر بیان نمی‌کند؟

علاوه‌براین، صاحبان این اندیشه، با قائل شدن یک شخصیت مستقل برای جامعه و قراردادن نام «انسان کلان» برای آن، آن را مکلف و موضوع تکالیف فقه نظام قلمداد کردند. در این صورت این سوال پیش می‌آید که اگر نظام ناظر به روابط اجتماعی بین انسانهاست، لزوماً موضوع فقه نظام جامعه بما هی جامعه نخواهد بود بلکه آحاد مردم نیز به حیث روابطی که با هم دارند موضوع تکالیف فقه نظام هستند، همان‌طور که حکومت بما هی حکومت نیز متعلق تکالیف خواهد بود. به عبارت دیگر، در این تلقی فقه نظام به‌مثابه یک رویکرد در کل فقه انگاشته نشده است، بلکه تنها بخشی از فقه است که تنها ناظر به تکالیف جامعه بما هی جامعه است که در نزد برخی به فقه الاجتماع خوانده می‌شود.

## ۱-۲. فقه نظام به‌مثابه فقه انسجام بخش مجموعی (فقه سیستم‌ها)

گروه دیگر در تبیین نظر خود در مورد فقه نظام بیان کرده‌اند که در بین فقها دو دیدگاه در مورد احکام شرعی وجود دارد:

دیدگاه اول بر این عقیده است که احکام موضوعات مختلف به‌صورت جدای از هم — و به اصطلاح به‌صورت اتمیک — جعل شده‌اند و امر مستقلی که ثبوتاً در مرتبه‌ای مقدم بر مرتبه احکام وجود داشته باشد و به‌منزله نخ تسبیح بین آنها عمل کند و عامل انسجام بخش بین آنها باشد، وجود ندارد. از این جهت اگر اصرار بر انتزاع یک صورت مجموعی از بین احکام وجود داشته باشد، بعد از استنباط تک تک احکام می‌توان یک صورت مجموعی از آنها انتزاع کرد و به‌منزله صورت کلی آنها ارائه داد (علیدوست، ۱۳۹۸، <http://a-alidoost.ir/persian/lessons/22268>).

دیدگاه دوم معتقد است احکام فرعی غیر از هویت انفرادی شان یک صورت مجموعی غیرانتزاعی نیز دارند که همچون نخ تسبیح آنها را به هم پیوند داده و به هم مرتبط می‌کند. مراد از غیرانتزاعی بودن صورت مجموعی احکام این است که این صورت کلی صرفاً یک عنوان نیست که هیچ ارزش افزوده‌ای برای احکام ایجاد نکند و تنها به منظور تعیین اسمی برای مجموعه آنها قلمداد شود. بلکه این صورت کلی یک امر وحدانی است که به‌منزله روح حاکم بر اجزاء — تک تک احکام — عمل کرده و انسجام و هم‌افزایی آنها را تأمین می‌نماید. به‌همین دلیل این صورت کلی بر استنباط تک تک احکام تأثیر گذاشته و حتی موجب تغییر برخی از استنباطات انفرادی می‌شود. به این صورت که اگر برخی استنباطات فرعی با آن صورت کلی انتزاع شده، همخوانی نداشته باشند، باید مورد بازنگری قرار گرفته و اصلاح شوند (همو، ۱۳۹۷، <http://a-alidoost.ir/persian/lessons/22268>).

به عبارت دیگر، در مقام اثبات و فهم، ارتباط بین صورت کلی مزبور و احکام فرعی رابطه کل و جزء است که رابطه‌ای کاملاً دوسویه و دوطرفه است. به این معنا که در مقام فهم و استنباط احکام از یک‌سو و صورت مجموعی مذکور از سوی دیگر، باید یک تعامل دوسویه وجود دارد که برای فهمیدن آن صورت کلی نیاز به مراجعه به تک تک احکام است و برای فهمیدن احکام جزئی نیز باید به آن صورت کلی توجه داشت. نتیجه این است که در مجموعه احکام فرعی استنباط شده در یک حصار یا یک باب، موردی از احکام نباید نه با اجزاء دیگر و نه با صورت کلی استنباط شده تهافتی داشته باشد.



این دسته از محققان استنباطی که احکام فرعی را به صورت جدا جدا و نه مبتنی بر یک صورت کلی استنباط می‌کند، استنباط اتمیک می‌خوانند و استنباطی که احکام فرعی را در نسبت با کل مجموعی حاکم بر همه احکام استنباط می‌کند، استنباط نظام‌مند نام گذاری کرده و فقه آن را فقه نظام می‌خوانند. مراد آنها از نظام نیز صورت مجموعی و سیستماتیک مجموعه احکام است که به منزله یک «کل» واحد حاکم بر احکام فرعی است و به آنها جهت می‌دهد. در نظر این دسته از فقها این ایده نیز در حصه‌ای خاص از احکام و هم در مجموعه تمام احکام فقهی مطرح است. از این جهت اگر آن حصه‌ها را اقتصاد، سیاست، خانواده، قضا و... بدانیم فقه‌هایی به نام فقه نظام اقتصادی، فقه نظام سیاسی، فقه نظام خانواده، فقه نظام قضا و... خواهیم داشت.

همه اینها نیز در کنار هم مجموعه فقه را تشکیل می‌دهد که آن نیز کاملاً ناظر به همه بوده و یک نظام واحد را شکل می‌دهد که همه نظام‌های خرد دیگر ذیل آن قرار گرفته و تحت آن با هم هماهنگ می‌شوند (همو، ۱۳۹۸، <http://a-alidoost.ir/persian/lecture/view/22974/>). این دسته از فقها هر چند در تعابیرشان از نظام یا همان صورت مجموعی حاکم بر احکام، مقصود از احکام فرعی را تحقق آن صورت کلی عنوان کرده‌اند، ولی در عین حال تصریح می‌کنند که مرادشان از نظام مقاصد کلی شریعت یا یک ابر قاعده فقهی نیست (همان). زیرا مقاصد کلی شریعت غرض بیرونی است که عمل به احکام محقق‌کننده آن در خارج است، اما این صورت مجموعی خود احکام است و هویت آن، امری بیرون از مجموعه احکام نیست. به عنوان مثال؛ غرض از احکام اقتصادی تأمین رفاه اجتماعی یا مواردی شبیه به این می‌تواند باشد؛ ولی این غرض آن صورت مجموعی حاکم بر احکام اقتصادی نیست؛ بلکه آن صورت کلی امری است که اگر نباشد، اساساً احکام اقتصادی شکل نمی‌گیرد تا عمل به آنها موجب رفاه اجتماعی شود.

نکته‌ای که در نظر این دسته از فقها در مقام استنباط نظام‌های مورد نظر، باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اولاً، در نظر ایشان وقتی از مجموعه احکام و ادله به عنوان منشأ انتزاع یک نظام سخن به میان می‌آید، مرادشان تنها احکام یک باب خاص نیست؛ بلکه مرادشان احکام همه ابواب فقهی و حتی همه عناصر دخیل در استنباط احکام اعم از احکام عقلی یا دلالت‌های مقاصد کلی شریعت و امثال آنها است (همان) و ثانیاً، در نظر ایشان استنباط این نظام‌ها در خود فقه رخ می‌دهد و علم دیگری متکفل آنها نیست. زیرا در همه بیاناتشان وقتی از مناشی استنباط نظام نام برده می‌شود، کاملاً در ساحت فقه سخن می‌گویند و امر دیگری بیرون از فقه را متولی استنباط نظام‌های

مزبور نمی‌دانند. مضافاً اینکه در نظر ایشان نظام امری بیش از صورت کلی حاکم بر احکام یا همان سیستم نظم‌دهنده به احکام نیست. این در صورتی است که اگر صرف نظر از نگاه درونی به فقه که احکام را نظامند و به هم پیوسته می‌داند، فقه نظام بخواند ناظر به نظامات اجتماعی و به عنوان راهبردی کارآمد در فقه حکومتی و اجتماعی ایفای نقش کرده و پاسخگوی فقهی مناسبی به مسائل گوناگون و پیچیده حاکمیت و جامعه باشد، دیگر لزوماً این نظامات از احکام فقهی و لو در جامعیت کامل آن انتزاع نمی‌شوند، بلکه طراحی آنها باید مبتنی بر مبانی و منابع دینی با روش شناسی خاص خود انجام شود که هر چند مسلمات فقهی نیز در آنها دخالت دارند ولی همه ماهیت آنها را فقهی نمی‌کنند. بلکه در طراحی این نظامات علوم انسانی نیز دخالت و نقش جدی دارند. از این جهت در این دیدگاه نسبت بین نظامات مختلف اجتماعی و رابطه فقه نظام در مورد آنها و همچنین رابطه فقه نظام و علوم انسانی مورد توجه قرار نگرفته است و صرفاً درون فقهی به مسئله نگریسته شده است.

## ۲. فقه نظام به مثابه فقه نظام ساز

تلقی دیگر از فقه نظام که با موارد قبلی تفاوت ماهوی دارد مربوط به گروهی از محققان است که معتقدند فقه نظام در دایره‌ای گسترده‌تر از فقه موجود مطرح است و اساساً رسالت آن به جای اینکه استنباط احکام فرعی — هر چند ذیل نظامات مختلف — باشد، امری فراتر که همان طراحی نظام‌های اجتماعی و حتی اداره آنهاست، می‌باشد. نظرات ایشان را می‌توان به پنج دسته خردتر تقسیم نمود که در زیر به آنها می‌پردازیم. نقد کلی خود را در پایان گزارش آنها بیان می‌کنیم.

### ۲.۱. فقه نظام متولی طراحی نظامات اجتماعی و نحوه اداره آنها

در نظر برخی محققان، فقه نظام فقهی فراتر از فقه اصغر و در مقیاس کل دین با رسالت ساخت نظام‌های اجتماعی و اداره آنهاست. از این جهت ایشان معتقدند فقه نظام در عین اینکه خود منظم و دارای نظام است، هدف ساخت نظام‌های اجتماعی و اداره آنها را با توجه به منابع دینی دنبال می‌کند. از این جهت در نظر ایشان این فقه نمی‌تواند جزء نگر و فردگرا باشد، بلکه کاملاً کل‌نگر و اجتماعی — حکومتی است (رشاد، ۱۳۹۷، <http://iiict.ac.ir/rfz>). چراکه نیازهای حاکمیت به طراحی نظامات اجتماعی و اداره آنها مربوط است. در این تلقی نظام علاوه بر برخورداری از نظم و ساختار

لازم دارای شش ویژگی دیگر نیز می‌باشد که عبارتند از اول: دارای اجزا است و به همین دلیل شیء بسیط، نظام نیست، دوم: اجزایش متنوع و گوناگون هستند و از این جهت اگر یک مجموعه از اجزای تکراری تشکیل شده باشد، باز هم نظام به حساب نمی‌آید، سوم: بین اجزا آن در عین اختلاف، سازگاری و تناسب وجود دارد، چهارم: بین اجزا تعامل برقرار است، پنجم: بین این مجموعه با سایر مجموعه‌ها و نظامات وجه تمایز وجود دارد و بدین ترتیب هر نظامی مرز مشخصی با بقیه نظامات خواهد داشت و ششم: دارای غایت مشخص است (همو، ۱۳۹۸، http://iiict.ac.ir/kkh-13). بر اساس این اندیشه، در فقه نظام احکامی صادر می‌شود که تکلیف موضوعات مبتلا به حاکمیت از یک سو و نهادهای موجود در آن از سوی دیگر را تأمین می‌شود (همو، ب، ۱۳۹۷، http://iiict.ac.ir/kkh-13). در این تلقی، شئون مختلف حیات انسانی مانند فرهنگ، سیاست، اقتصاد، اجتماع، خانواده، رفاه، تغذیه، سلامت، دیپلماسی، امنیت، دفاع، قضا و... متعلق فقه نظام است و فقه نظام طراحی عناصر تشکیل دهنده این شئون بر اساس دین و طریقه اداره آنهاست. از این جهت ساحات عقیدتی، علمی، معنوی، اخلاقی و قانونی در هر یک از نظام مورد توجه قرار گرفته و نظام طراحی شده در هر یک از شئون مزبور دارای این ساحات است که به همین دلیل هر نظام هم حقوق را به خوبی تعیین می‌کند و هم تکالیف را. در نظر ایشان گزاره‌های عقیدتی، علمی، معنوی، اخلاقی و قانونی تشکیل دهنده هر ساحت اجتماعی، منبعث از چهار نظام کلی‌تر هستند که عبارتند از؛ نظام رابطه خلق با خدا، نظام رابطه انسان با خود، نظام رابطه انسانها با دیگران و نظام رابطه انسانها با جهان پیرامونشان.

## ۲-۲. فقه نظام‌ساز متولی استنباط نظام‌های اجتماعی

دسته اول از زاویه تحلیل مسائل انضمامی جامعه بیان خود را آغاز کرده و از این منظر ضرورت فقه نظام و رسالت آن را تبیین کرده‌اند. ایشان معتقدند که مواجهه با مسائل انضمامی جامعه به دو گونه قابل ترسیم است:

گونه اول منفرد دیدن مسائل و تحلیل آنها تحت عناوینی کلی و مستقل از ارتباطات بیرونی آنها است که هرکدام نیز یک حکم جدا و قابل استنباط دارند. در این مواجهه موضوعات به صورت گسسته و منفک از یکدیگر مورد توجه قرار گرفته و احکام شان مورد استنباط قرار می‌گیرد (میرباقری، ۱۳۹۸، ص ۱۴۸). در حقیقت موضوعات مختلف در این نحوه مواجهه بسان موضوعات مستحده‌ای

هستند که حکومت با آنها مواجه شده و فقه حکومتی بدین سان حکم آنها را استخراج می‌کند. گونه دوم مواجهه، به هم پیوسته دیدن و درهم تنیده دانستن موضوعات و مسائل است. زیرا مسائل جامعه ارتباطات و تأثیر و تأثرات مختلفی بر هم دارند که عدم ملاحظه آنها در فرآیند استنباط موجب موضوع شناسی نادرست و در نتیجه حکم شناسی غلط می‌شود. بر این اساس، ابتدا باید نظامی که ارتباطات و تعاملات موضوعات و مسائل مختلف را با هم تبیین می‌کند، شناسایی و طراحی کرد تا در نتیجه آن بتوان تحلیل دقیقی از موضوع داشت. در نظر ایشان فقهی که متولی تبیین این نظامات است، فقه نظامات نام دارد که با نگرشی متفاوت به تحولات اجتماعی، درصدد استنباط نظامات اجتماعی از منابع دینی است (همان). از این جهت است که باید گفت مراد از فقه نظام، فقه نظام‌ساز است (همان، ص ۱۴۱).

قائلین به این اندیشه، فقهی را که با رویکرد اول به موضوعات جدید می‌پردازد، «فقه موضوعات» یا «فقه مستحدثات» (واسطی، ۱۳۹۷، <http://sobhe-no.ir/newspaper/608/12/24286>) و فقهی را که با رویکرد دوم به موضوعات جدید می‌پردازد، «فقه نظامات» می‌نامند؛ بنابراین بر اساس تحلیل پیش گفته فقه موضوعات یا همان فقه مستحدثات در پی دستیابی به احکام شرعی (میرباقری، ۱۳۹۸، ص ۱۵۰). موضوعات مستقل است؛ در حالی که «فقه نظامات» در پی استنباط نظام‌های گوناگون اجتماعی می‌باشد (همان، ص ۱۴۹). این دسته از محققان صورت تکامل یافته‌تری از فقه نظامات را نیز تصویر می‌کنند و نام آن را فقه سرپرستی می‌گذارند. در این رویکرد همان فقه نظامات جنبه دینامیکی به خود گرفته و از حالت استاتیکی خارج می‌شود. در فقه سرپرستی علاوه بر ملاحظه نظام‌مند موضوعات از طریق نظامات اجتماعی و تحلیل جامع نگر آنها، موضوعات و ساختارهای کلان و نظامات اجتماعی نیز در تغییر و تحول دائمی و در مسیر تکامل اجتماعی ملاحظه شده و تحت دستگاه حاکمیت واحد مدیریت می‌شود (همان). در این منظر، نظامات اجتماعی همچون نظام اقتصادی اسلام یا نظام سیاسی آن یا ... به صورت ساختارهایی ثابت و جهان شمول در نظر گرفته نمی‌شوند؛ بلکه موضوعات و ساختارهایی در بستر حرکت جامعه و با مدیریت واحد در نظر گرفته می‌شوند (همان).

این دسته از محققان هدف فقه موضوعات را شناخت و امثال تکلیف در حد تأمین از عقوبت با دستیابی به حجت به معنای معذر و منجز می‌دانند. در مقابل معتقد است که فقه نظامات در پی دستیابی به اهداف و مقاصد والاتری است که اهداف نظامات اجتماعی مورد نظر اسلام است. در

این اهداف امتثال تکالیف نیز نه به صورت جدای از هم بلکه به صورت نظام مند و مرتبط مطرح است (همان). در این اندیشه هدف سرپرستی نیز تکامل اجتماعی در جهت تقرب الهی معرفی شده است (همان، ص ۱۵۱).

### ۲-۳. فقه نظام ساز متولی استنباط فرآیندها و ساختارهای حکمرانی عملی

برخی از محققانی که معتقدند؛ فقه نظام همان فقه نظام ساز است، تفسیر دیگری از نظام سازی دارند و از این جهت در رسالت فقه نظام به عنوان فقه نظام ساز با دسته اول اختلاف دارند. ایشان نیز همچون دسته اول ضرورت پرداختن به فقه نظام ساز را با تحلیل جامعه شناختی موضوعات انضمامی جامعه مطرح می کنند؛ ولی در اینکه فقه نظام ساز نهایتاً باید تولید چه امری را در دستور کار خود قرار دهد، اختلافاتی با دسته اول دارند. زیرا دسته اول معتقد بودند که فقه نظام ساز باید نظامات اجتماعی را از منابع دینی استنباط کند، ولی این دسته از محققان معتقدند که فقه نظام ساز باید به تولید فرآیندها و ساختارهای اجتماعی شکل دهنده به موضوعات مزبور بپردازد. زیرا در مقام عمل فرآیندها و ساختارها هستند که از یک سو موضوعات را شکل می دهند و از سوی دیگر، در حل آنها نیز حرف اول را می زنند.

ایشان همچون دسته اول کارآمدی فقه موضوعات یا همان فقه مستحدثات در تحلیل و حل مسائل انضمامی جامعه را نقد کرده و می گویند دغدغه اصلی کسانی که در فقه نظام (فقه نظام ساز) سخن می گویند، عدم کفایت فقه موضوعات یا همان فقه مستحدثات به معنای استنباط حکم فعل مکلف در موضوعات جدید الحدوث برای جامعه است (واسطی، ۱۳۹۷، <http://sobhe-no.ir/newspaper/608/12/24286>). در نظر ایشان مدعای فقه نظام این است که ساختارها و فرآیندهایی که به موضوعات شکل می دهند و امور زندگی در آن ساختارها و فرآیندها مانند آموزش، بهداشت، فرهنگ، رسانه، اقتصاد، شهرسازی، حمل و نقل، ادارات، تأمین اجتماعی، هنر، گمرک، بانک و... جاری می شود، خودشان موضوعات جدید و مستحدثه ای هستند که حکم شان باید معلوم شود (همان).

فقهی که استخراج این فرآیندها را در دستور کار خود قرار می دهد، فقه نظام نام دارد. قانونین به این دیدگاه می گویند که فقه نظام باید با روش فقه جواهری اقدام به کشف حکم فرآیندهای مزبور که موضوعاتی کاملاً عینی و انضمامی بوده و حکومت اسلامی در مقام اجرا و حکمرانی به نحو

عملیاتی درگیر آنها است، پردازد. ایشان معتقد هستند که در فقه نظام پس از استنباط حکم هر یک از موارد مذکور، باید مجموعه حکم‌های استخراج‌شده در هر یک از موضوعات و ساحات فوق‌الذکر را با توجه به دلیل‌هایشان جمع دلالی نمود و به صورت یک بسته عملیاتی که اجزا و روابط شروع فرآیند، مراحل آن، مرکز ثقل آن، نقاط بحران آن، بازخورد آن و شاخص‌های خروجی آن مشخص شده است، ارائه شود؛ به طوری که بتوان گفت نظر اسلام در مورد فرآیند آموزش مطلوب چنین است و مدل ارائه شده اسلام برای تأمین اجتماعی چنان است، اسلام برای تحقق حمل و نقل بهینه پروتکل زیر را پیشنهاد می‌دهد و... (همان).

از این جهت اگر همانند تفکیکی که فلاسفه بین حکمت نظری و عملی انجام می‌دهند، میان مقام نظر و عمل در فقه حکومتی تفکیک کنیم، فقه نظام در نظر ایشان هر چند ملهم از ساحت نظری فقه حکومتی است، ولی کاملاً ناظر به مقام عملیات حکمرانی بوده و از این جهت نهایتاً به «پروتکل»‌های کاملاً اجرایی در ساحت‌های مختلف مورد نیاز حاکمیت، از قبیل سلامت، تغذیه، پوشاک، گمرک و... منجر می‌شود.

نکته قابل ذکر اینکه در بیانات این دسته از محققان هدف نهایی فقه نظام تعیین حکم فرآیندها و ساختارها بیان شده است؛ اما چه بسا مرادشان از حکم این فرآیندها چستی و شرایط و ضوابط فرآیندهای مزبور باشد. یعنی در فقه نظام باید معلوم شود که فرآیندها و ساختارهای حکمرانی در بانکداری، گمرکات، سلامت، تغذیه و... چیستند و چه شرایط و ضوابطی دارند. از این جهت مراد ایشان از اینکه فقه نظام باید حکم اینها را بیان کند، معلوم نیست. مگر اینکه در دایره حکم‌های وضعی توسعه قابل توجهی داده شود و هر نوع سببیت، شرطیت، مانعیت و قاطعیتی که در دایره دین - حتی در ساحت علوم انسانی اسلامی - طرح می‌شود، جزو احکام وضعی فقهی دانسته شود.

#### ۲-۴. فقه نظام‌ساز متولی استنباط زیرساخت‌ها، فرآیندها، ساختارها و نهادها

دسته سوم از این محققان فقه نظام را به عنوان اجتهاد نظام ساز معرفی کرده و آن را پایه ای‌ترین رکن تمدن سازی معرفی نموده‌اند (اعرافی، ۱۳۹۵، ص ۱۴۸). ایشان هر چند از عبارت فقه نظام استفاده نکرده‌اند و به جای آن عبارت «اجتهاد نظام ساز» را به کار برده‌اند، اما با توجه به اینکه روش این اجتهاد را دقیقاً همان روش فقهی و مبتنی بر قواعد اصول فقهی معرفی نموده‌اند (همان، ص ۱۷۲). نام گذاری عنوان فقه نظام به محصول چنین اجتهادی نادرست نبوده و خالی از وجه نیست. این دسته

از محققان نیز نظام را مجموعه‌ای منسجم از عناصر همگن و متجانس می‌دانند که بین آنها ارتباط منطقی برقرار است و توانایی عملکرد به‌مثابه یک سیستم واحد را دارد (همان، ص ۱۴۴). از این جهت در نظر ایشان نظام دارای اجزائی است که با هم تعامل متقابل داشته و هدف واحدی را دنبال می‌کنند و نظام همان مفهوم ارتباط‌دهنده و پیونددهنده اجزای مزبور برای رسیدن به هدف مورد نظر است (همان).

بنابراین یک نظام هم ساختار واحدی دارد که هر جزء را در جای خود قرار داده و نقش آن را تعریف می‌کند، هم میان اجزای آن روابط بنیادین، منسجم و سازگاری وجود دارد و هم دارای هدف واحد است (همان، ص ۱۵۵-۱۵۶). در این نظر نظام امری پویا و منعطف است که قابلیت تکامل تدریجی دارد و از این جهت قانون‌های ثابتی که همه جزئیات را پوشش دهد در آن وجود ندارد؛ بلکه در آن تنها خطوط کلی و اصول اساسی ترسیم می‌شود و جزئیات به جامعه واگذار می‌گردد تا مطابق با وضعیت متغیر و واقعیت‌های موجود در باره آنها تصمیم‌گیری شود (همان، ص ۱۵۵). بر این اساس، قائلین به این اندیشه معتقد به نظریه منطقه‌الفراغ شهید صدر و تأثیرگذاری آن در طراحی نظامات اسلامی بوده و معتقدند که نظام‌های اسلامی هیچ تعارضی با احکام صریح و منصوص نداشته و بلکه همه منطقه‌الفراغ را پوشش داده و جهت و روح احکام را نشان می‌دهند (همان، ص ۱۹۳).

در نزد این دسته از محققان نظام‌ها هم در سطح خرد و هم در سطح کلان مطرح هستند. نظام اصلی و کلان معرف کل نظام اسلامی است که زیرنظام‌هایی دارد که از جمله آنها می‌توان به نظام خانواده، نظام فرهنگی، نظام اخلاقی، نظام اجتماعی، نظام اقتصادی و نظام سیاسی اشاره کرد (همان، صص ۱۶ و ۱۶۰). نظام‌سازی نیز در نظر ایشان عبارت از طراحی و ایجاد مجموعه‌ای از سازوکارها، فرآیندها، زیرساخت‌ها، ساختارها و حتی نهادها است که برای حرکت و اجرای دین در جامعه عرضه می‌شود (همان، ص ۱۴۷). هدف آن نیز در نزد ایشان کارآمدسازی نظام اسلامی - به معنای حکومت اسلامی - در عرصه‌های مختلف که با وجود فراز و نشیب‌ها و بحران‌آفرینی‌های دشمنان حکومت اسلامی، پاسخگویی مناسب و مشروع به نیازهای جامعه باشد و مصون‌سازی کشور اسلامی از انواع خطرها و بحران‌ها معرفی شده است (همان، ص ۱۶۵).

از این جهت، فقه نظام‌ساز در این نظر هم ناظر به مباحث نظری حکمرانی و طراحی نظامات در مقام اندیشه است و هم ناظر به عمل بوده و به فرآیندها، ساختارها و حتی نهادهای عینی حکومت

می‌پردازد. مجموعه بیانات این دسته از محققان نشان می‌دهد که نظامات مزبور تنها از دایره احکام استنباط نمی‌شوند و به کل ساحت دین مربوط بوده و از تمامی آموزه‌های عقلی و نقلی دین در طراحی آنها استفاده می‌شود. از این جهت، علاوه بر اصول فقه، علوم ادبی و زبان شناختی، رجال، درایه و تفسیر، از علوم هم‌چون فلسفه، کلام، عرفان نظری و عملی، اخلاق و علوم انسانی و اجتماعی و حتی ریاضیات نیز از سوی ایشان به‌عنوان علوم پیش نیاز استنباط نظام‌های مزبور نام برده شده است (همان، ص ۱۶۶-۱۷۰). از این جهت قائلین به این اندیشه ساحت علمی چنین اجتهادی را بیش تر مربوط به علوم انسانی اسلامی می‌دانند که آن نیز باید با روش اجتهادی و مبتنی بر قواعد اصول فقهی انجام شود (همان، ص ۱۷). اساساً شاید تفاوت عمده این قرائت از فقه نظام و قرائت قبلی را در همین نکته دانست که طرفداران این اندیشه عملاً در ساحت علوم انسانی و توسعه اجتهاد جواهری به عرصه استنباط گزاره‌های علوم انسانی گام نهاده و بر آن نیز تصریح می‌کنند (همان، ص ۱۴۳). ولی دو دسته قبلی معتقد هستند که نظام سازی کار خود فقه است و در همین فقه فعلی باید انجام شود.

ایشان معتقد هستند که قبل از نظام سازی در حوزه مورد نظر - مثل حوزه اقتصاد - باید گزاره‌های مختلف مرتبط با آن حوزه را که در ساحت های مختلف علوم دینی بیان شده‌اند، با یک نظم منطقی در یک منظومه گردآوری کرد و کنار هم قرار داد. در مرحله بعد باید با تحلیل آن منظومه که حامل گزاره‌های فقهی، کلامی و اخلاقی در موضوع مورد نظر است، برای رسیدن به چند قانون کلان و اصل حاکم بر دیگر گزاره‌ها در معارف اسلامی و طراحی نظریه اصلی در موضوع مزبور تلاش کرد و این کار همان عملیات نظام سازی در موضوع مورد نظر است (همان، ص ۱۴۱). در نظر این دسته از فقها به جهت اینکه حوزه قلمرو نظام‌های اسلامی منطقه الفراغ است و از این جهت با احکام صریح تعارضی ندارد (همان، ص ۱۹۳) و از سوی دیگر، نظامات مزبور از جمع بین ادله معتبر حاصل شده است، پس استنباطات مزبور دارای حجیت شرعی نیز می‌باشد.

## ۲-۵. فقه نظام به مثابه فقه نظریات

شهید سید محمد باقر صدر در کتاب اقتصادنا هر چند ناظر به اقتصاد اسلام و مذهب اقتصادی اسلام سخن گفته و از عباراتی غیر از «نظام» و «فقه نظام» استفاده نموده، اما توضیحاتی که در این خصوص ارائه داده است، کاملاً نشان دهنده نظرات‌شان در مورد نظام و فقه نظام است. ایشان با



تفکیک بین دو مفهوم «مذهب» اقتصادی و «علم» اقتصاد تلاش می‌کند، نشان دهد اقتصاد اسلام - نظام اقتصادی اسلام - همان مذهب اقتصادی آن است که به منزله ریشه احکام اقتصادی می‌تواند عمل کند.

ایشان معتقد است که هر مکتب فکری در مقام اداره جامعه در ساحت های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دارای روش خاص خود است که از آن به مذهب اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی یا اجتماعی می‌توان نام برد (صدر، ۱۴۱۷، ص ۴۴-۴۵). ایشان معتقد است که مذهب اقتصادی - به عنوان نمونه‌ای از مذاهب مختلف مکتب در اداره جامعه - در مقام اثبات، از احکام و مفاهیم اقتصادی که در نصوص معتبر شرعی درج شده‌اند، استنباط می‌شود (همان، ص ۳۸۲). احکام اقتصادی همان مجعولات شارع مقدس است که در مسائل اقتصادی تشریح شده‌اند و مفاهیم اقتصادی نیز اندیشه‌های معین اسلامی هستند که درخصوص مسائل اقتصادی در نصوص به‌طور صریح یا به‌طور ضمنی وارد شده‌اند (همان، ص ۳۸۲-۳۸۳). اما به لحاظ مقام ثبوت مذهب اقتصادی در نظر ایشان امری است که در لوح محفوظ و در علم الهی وجود دارد (همان، ص ۳۸۲). و به‌لحاظ رتبی مقدم بر احکام و مفاهیم اقتصادی است. از این جهت، ایشان با اینکه منشأ استنباط مذهب اقتصادی را احکام و مفاهیم اقتصادی می‌داند، ولی بر این عقیده است که آنچه انتزاع شده است به لحاظ مقام ثبوت مقدم بر آنها بوده و به‌منزله ریشه آنها محسوب می‌شود. از این جهت گویی فقیه در مقام استنباط مذهب اقتصادی و موارد شبیه آن از معلول به علت حرکت کرده و با تحلیل احکام به‌مثابه معالیل به مذهب به‌منزله علت اصلی رهنمون می‌شود (همان، ص ۳۹۷-۳۹۸)؛ بنابراین در نظر ایشان مذهب اقتصادی امری صرفاً انتزاعی و عارضی نیست؛ بلکه امری واقعی است که به‌منزله قواعد اساسی شکل‌دهنده به احکام و مفاهیم اقتصادی می‌باشد (همان، ص ۳۶۲) و در لوح محفوظ و علم الهی وجود دارد و به‌عنوان امری منسجم، به‌هم پیوسته و بدون تناقض ریشه احکام و مفاهیم اقتصادی قلمداد می‌شود.

نکته مهم دیگری که در مورد مذهب اقتصادی و با تنقیح مناط در مورد دیگر مذاهب مشابه آن در آراء شهید صدر مشاهده می‌شود، این است که ایشان وقتی مذهب اقتصادی را تعریف می‌کنند بیان می‌کند که شکی نیست که اختیار مذهب اقتصادی بدون علت و دلیل نیست؛ زیرا مذهب اقتصادی دائماً مبتنی بر افکار و مفاهیم معینی است که ماهیت اخلاقی و علمی... دارند و این مفاهیم هستند که پشتوانه فکری مذهب اقتصادی بنا شده بر اساس آن را تعیین می‌کنند (همان،

ص ۴۵). از این جهت در نظر ایشان مذهب اقتصادی که خود ریشه احکام و مفاهیم اقتصادی اسلام و عامل انسجام بخش به آنها است و خود دارای انسجام و درهم تنیدگی و هماهنگی است، خودش مبتنی بر مبانی دیگری است که تعیین کننده ماهیت و چیستی آن بوده و به منزله علت های عمیق تر شکل دهنده به آن هستند. ایشان وقتی به این مبانی اشاره می کند، از آنها با عنوان نظریه های اسلام در این ساحات نام می برد (همان، ص ۳۹۷). به همین دلیل ایشان بین شأن فقیه در مقام کشف احکام و مفاهیم اقتصادی و شأن او در مقام کشف مذهب اقتصادی تفاوت قائل می شود و فقه مربوط به هر کدام را از هم تفکیک کرده و اولی را «فقه الاحکام» و دومی را «فقه النظریات» می نامد (همان، ص ۴۰۰). از این رو، در نظر ایشان فقه الأحکام فقهی است که احکام فرعی را استنباط می کند و فقه النظریات فقهی است که مذهب اقتصادی و مبادی آن را استنباط می نماید؛ بنابراین از نظر ایشان متعلق فقه الأحکام، احکام فرعی الهی است و متعلق فقه النظریات مذهب — به مثابه روش اداره — و مبادی آن است.

### ۳. نقد و بررسی نظرات مطرح درباره فقه نظام

قبل از نقد و بررسی اقوال چهار گانه پیش گفته لازم است مطالبی به عنوان مقدمه ذکر شود:

#### ۳-۱. علوم انسانی اسلامی و رابطه آن با فقه

امروزه با ورود علم دینی به ساحات مطالعات مربوط به دین (فقه اکبر)، مطالعات دینی از سه حوزه عقاید، اخلاق و احکام یا از سه دانش کلام، اخلاق اسلامی و فقه مصطلح (فقه اصغر) فراتر رفته و علم دینی نیز به آنها اضافه شده است. علم دینی به دو ساحات طبیعی و انسانی تقسیم می شود که علوم طبیعی در آن درمورد طبیعت بحث می کند؛ ولی علوم انسانی علوم هستند که به کنش های ارادی انسان و احکام، آثار و پیامدهای آن می پردازند. از این جهت، علوم انسانی، علوم هستند که موضوعشان مواردی است که با اراده و آگاهی انسان ایجاد می شوند، مانند علم اخلاق یا حقوق (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۳۵) یا اقتصاد، جامعه شناسی، روان شناسی، علوم سیاسی، مدیریت و... . وظیفه این علوم توصیف (Description)، تبیین (Explanation) و پیش بینی موضوع خود است (میرمعزی، ۱۳۸۶، ص ۲۶).

مراد از توضیف بیان ماهیت روابط بین پدیده های اجتماعی و انسانی است. تبیین نیز از

چگونگی رابطه های بین پدیده های انسانی و اجتماعی و چگونگی تأثیرگذاری آنها بر هم سخن می گوید (ساروخانی، ۱۳۷۸، صص ۵۰۸ و ۵۱۱). وقتی ماهیت روابط و نحوه تأثیرگذاری آنها بر هم معلوم شد، پیش بینی پذیر خواهند شد؛ بنابراین در علوم انسانی به شناخت علت های شکل دهنده به پدیده های انسانی و ارتباطشان با دیگر پدیده ها پرداخته شده و از این رهگذر پیش بینی لازم انجام می گیرد. اگر عقل و نقل (قرآن کریم و سنت شریف) و سیره های عقلانی معتبر به عنوان منبع، در این فرایندها به رسمیت شناخته شوند علوم انسانی اسلامی تولید شده است و در دایره علوم مربوط به دین سخن گفته شده است، در غیر این صورت علوم انسانی مزبور اسلامی نخواهد بود.

بنابراین در جغرافیای علوم مربوط به دین (فقه اکبر)، علم فقه (فقه اصغر) و علوم انسانی قسیم هم هستند و هرکدام وظیفه مشخصی را به عهده دارند. مهم شناخت تفاوت آنها با هم از یک سو و ارتباطشان با یکدیگر از سوی دیگر است. توصیف، تبیین و پیش بینی روابط متغیرهای مختلف در شئون مختلف کنشهای ارادی انسان وظیفه علوم انسانی و تعیین حکم شرعی آنها وظیفه فقه می باشد. زیرا فقها در تعریفی که از فقه ارائه داده اند و رسالتی که برای آن برشمرده اند بیان کرده اند که وظیفه فقه اصغر تعیین حکم شرعی موضوعات مختلف از ادله شرعی است (شاهرودی، ۱۳۸۲، ص ۷۲۳)؛ بنابراین اگر در تعریف فقه نظام از دایره حکم شرعی بیرون رفتیم و طراحی نظامات را نیز به عهده فقه قرار دادیم، از قلمرو فقه اصغر خارج شده و داخل در قلمرو علوم انسانی اسلامی شده ایم.

## ۲-۳. رویکردهای فردی، اجتماعی و حکومتی در فقه

به لحاظ ثبوتی - یعنی صرف نظر از فقه موجود - گزاره های فقهی با سه رویکرد فردی، اجتماعی و حکومتی قابل استنباط هستند. در رویکرد فردی، موضوع و مکلف فرد بماهو فرد صرف نظر از ارتباطات اجتماعی اش است. از این جهت، تمامی موضوعات به لحاظ شرایط و حالات فردی مکلف مورد تحلیل قرار گرفته و بر اساس آن حکم می شود و با این کار وظیفه فرد معلوم می گردد. از این جهت، در این فقه موضوع فقه و فقاهت از محدوده افعال افراد فراتر نمی رود (واعظی، ۱۳۹۸، ص ۱۳) و اگر هم به موضوعات اجتماعی پرداخته می شود از جهت تأثیرش بر فعل فرد است نه اینکه اصالتاً مورد بررسی قرار گیرند. به همین دلیل در این فقه مسائل اجتماعی و حکومتی در دستور کار نیست و حکومت و سیاست نقش معناداری در استنباطات بازی نکرده و رسالت و قلمرو فقه در

پیوند با حاکمیت سیاسی تعریف نمی‌شود (همان، ص ۱۶-۱۷).

در فقه اجتماعی فقیه با زاویه دید اجتماعی به استنباط احکام می‌پردازد و در استنباطات روابط و حیثیت‌های اجتماعی مکلف و ارتباطات، لوازم و پیامدهای اجتماعی متعلق احکام را به‌خوبی تحلیل کرده و حکم را متناسب با آنها معلوم می‌کند. علاوه‌براین در این فقه جامعه بالاصاله به عنوان مکلف به رسمیت شناخته می‌شود و احکام مخصوص آن معلوم می‌گردد. این رویکرد همچون رویکرد فردی در تمامی ابواب فقهی مطرح است؛ زیرا مکلفین بالاصاله یا بالتبع اجتماعی هستند و در درون جامعه هویت خود را پیدا می‌کنند. پس همه افعال‌شان می‌تواند حیثیت اجتماعی داشته باشد. طبیعتاً وقتی روابط و حیثیت‌های اجتماعی در مکلف و همین‌طور متعلق حکم دخالت داده می‌شود، چه بسا ماهیت موضوع عوض شود و در نتیجه حکم متفاوتی نیز بطلبد. البته در این فقه به دلیل اینکه جامعه نیز موضوع تکلیف می‌تواند قرار گیرد، بایی به ابواب فقه اضافه می‌شود یا در هر بایی بخشی اضافه می‌گردد که احکام خاص جامعه را بحث می‌کند و می‌توان آن را فقه الاجتماع نامید.

در رویکرد حکومتی که همچون دو رویکرد قبلی یک رویکرد کلان در تمامی ابواب فقه است، فقیه علاوه بر حیثیات اجتماعی و فردی افراد حیثیت ارتباط با حکومت و ارتباط حکومت با آنها را نیز مدنظر قرار می‌دهد. از این جهت فقه بدون اینکه از رسالت خود خارج گردد، متکفل امر اداره جامعه اسلامی و حل معضلات فقهی و حقوقی ساحت‌های مختلف حیات جمعی نیز می‌باشد (واعظی، ۱۳۹۸، ص ۵۰). این فقه نیز مانند فقه اجتماعی بخشی دارد که به احکام خاص حکومت می‌پردازد که می‌توان آن را فقه‌الحکومه نامید.

بنابراین فردی، اجتماعی یا حکومتی بودن فقه ناظر به رویکردهای استنباطی فقیه است که در تمام فقه سایه می‌اندازد. این سه رویکرد هرچه از فردی به سمت حکومتی می‌رویم تکامل بیشتری می‌یابد. بدین ترتیب فقه حکومتی شامل مسائل فرد و جامعه نیز می‌باشد ولی در تحلیل موضوعات آنها علاوه به شرایط ویژه خودشان، نسبتهای حکومتی را هم در موارد مقتضی، مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

### ۳-۳. ارتباط نظام‌های اجتماعی با علوم انسانی اسلامی و فقه

از آنجا که علوم انسانی اسلامی و فقه حکومتی و اجتماعی با حکومت و جامعه سروکار دارند،

مبحث نظام‌های حکمرانی همچون نظام سیاسی، نظام اقتصادی، نظام اجتماعی و نظام فرهنگی یا خرده نظام‌های آنها مانند نظام روابط بین‌الملل، نظام سیاست داخلی، نظام اقتصاد خرد یا کلان، نظام تأمین اجتماعی، نظام سلامت، نظام خانواده، نظام رسانه و... به نوعی، هم با علوم انسانی اسلامی و هم با فقه مربوط می‌شوند. زیرا در فقه حکومتی که متولی بحث‌های فقهی مورد نیاز حکومت است، به نیازهای نظام‌های حکمرانی و اجتماعی نیز پرداخته می‌شود. مهم این است که نقش فقه و علوم انسانی در خصوص این دو بخش به خوبی تبیین شود.

از آنجا که تبیین، توصیف و پیش‌بینی نظام‌های اجتماعی و حکمرانی به عهده علوم انسانی اسلامی است، پس طراحی نظام‌ها باید در آنها انجام شود و از آنجا که تبیین حکم شرعی به عهده فقه است، حکم شرعی هر یک از بخش‌های نظامات اجتماعی اعم از احکام تکلیفی و وضعی به عهده فقه — فقه مصطلح یعنی فقه اصغر — خواهد بود. از این جهت طراحی نظام‌های اجتماعی و حکمرانی به عنوان مبادی تصویری و تصدیقیه در اختیار فقیه قرار می‌گیرد تا احکام شرعی مربوطه را معین نماید. البته در فرایند تولید علوم انسانی نیز به دلیل اینکه تولید علم در اتمسفر دین انجام می‌شود، فقه نیز می‌تواند در موارد مقتضی مطالبی را به عنوان مبادی تصویری و تصدیقیه برای علوم انسانی ارائه نماید. به این صورت هم فقه بر علوم انسانی مؤثر است و هم علوم انسانی بر فقه، اما با این حال نباید بین وظایف آنها تداخل رخ دهد. نکته قابل توجه اینکه فقهی که می‌تواند در خصوص احکام نظام‌های اجتماعی سخن بگوید فقه نظام است که با رویکرد حکومتی و اجتماعی این کار را انجام می‌دهد. طبیعتاً در این فقه متناظر نظاماتی که در علوم انسانی مورد بحث قرار می‌گیرند، مباحث فقهی قابل صورت بندی و طبقه‌بندی هستند؛ بنابراین با اینکه فقه به طور خاص در مورد حکم شرعی سخن می‌گوید ولی با این بیان به طور طبیعی کاملاً ناظر به نظامات اجتماعی و حکمرانی خواهد بود و بدین سان در این فقه، فقه‌های مضامنی مانند فقه سیاست، فقه فرهنگ، فقه اقتصاد یا فقه رسانه، فقه خانواده، فقه تأمین اجتماعی و... خواهیم داشت.

### ۳-۴. نقد کلی نظرات و بیان تلقی مختار

بر اساس آنچه بیان شد، در بین اقوال پیش گفته در مورد فقه نظام، تمام مواردی که به نوعی طراحی نظام‌های اجتماعی و حکمرانی را به فقه نسبت داده‌اند، عملاً وارد حیطه علوم انسانی اسلامی شده و از محدوده فقه مصطلح (فقه اصغر) و در نتیجه از محدوده محل نزاع خارج شده‌اند.

در حالیکه سوال اصلی این است که فقه نظام در فقه مصطلح به چه معناست و چه رسالتی دارد؟ در نظرات پیش گفته عملاً وظایف و رسالت‌های علوم انسانی اسلامی به فقه نسبت داده شده است در صورتی که همان طور که گذشت علوم انسانی اسلامی با فقه مصطلح فرق داشته و در اطلس علوم دین تقسیم آن است. اینکه علوم انسانی اسلامی باید نظام‌های اجتماعی را مبتنی بر منابع دینی طراحی و تولید کنند مورد تردید نیست، مسئله اینجاست که فقه مصطلح چه نقشی در این بین دارد و فقه نظام در آن به چه معناست.

باتوجه به مباحث پیش گفته، اگر بخواهیم فقه نظام را در دایره فقه مصطلح معنا کنیم این طور خواهیم گفت که فقه نظام اولاً، به‌مثابه رویکردی در کل فقه است که در کل فقه جریان دارد نه اینکه بابتی در کنار ابواب فقه باشد، ثانیاً، این رویکرد ذیل رویکرد اجتماعی و حکومتی در فقه است که مناسبات اجتماعی و حکومتی را در همه استنباطات اشراب کرده و از این منظر اقدام به پاسخگویی به نیازهای حاکمیت، جامعه و فرد می‌کند، ثالثاً، حصه بندی مسائل فقهی در آن بر اساس نظامات اجتماعی و حکومتی است و مباحث فردی را نیز در این طبقه بندی جاگذاری می‌کند، رابعاً، نظامات اجتماعی و حکمرانی و اقتضائات و مسائل اداره این نظامات در مقام عمل را نیز به‌منزله مبادی تصدیقیه از علوم انسانی اسلامی متناظر دریافت می‌کند نه اینکه خود در مقام طراحی نظامات مزبور باشد، خامساً، در هر حوزه از نظامات مزبور دارای مختصات نظام‌مندی از جمله، برخوردار از اجزاء متنوع، سازگار، متناسب، منسجم، متعامل نسبت به یکدیگر و برخوردار از غایت و وجه ممیزه است، و سادساً، در هر بخش و حوزه از نظامات مزبور یک امر واحد کلی وجود دارد که به‌منزله روح حاکم بر همه اجزاء بوده و هویت بخش به آنهاست، که سبب می‌شود استنباط هر حکم به‌منزله یک جزء از این کل در تناسب با آن و در تناسب با سایر اجزاء انجام شود، تعیین این روح کلی به عهده فقه نیست هرچند مسلمات فقهی نیز در شکل‌دادن به آن نقش جدی دارد بلکه از وظایف اصلی علوم انسانی اسلامی است. عبارت نظام نیز به‌صورت مجموعی امر کلی واحد حاکم بر تک‌تک احکام در هر حصه — که به‌منزله روح حاکم بر آنها عمل می‌کند — به اضافه تک‌تک احکام جزئی به‌منزله اجزاء این مجموعه گفته می‌شود. این مجموعه که به‌صورت یک بسته واحد عمل می‌کند نظام نام دارد.

## نتیجه

فقه نظام به عنوان فقهی که می‌تواند پاسخگویی نیازهای حکومتی و اجتماعی باشد، در بین فقها مطرح شده است. اما با این وجود، در چستی و مختصات آن بین فقها و محققان اختلافات زیادی وجود دارد و تاکنون نیز جمع بندی مناسبی درخصوص آن انجام نشده است. یکی از دلایل این اختلافات عدم به رسمیت شناختن علوم انسانی اسلامی به عنوان بخشی از اطلس علوم مربوط به دین و قسیم فقه موجود است. از این جهت به دلیل اینکه از سوی دیگر پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه و حاکمیت لاجرم مقتضی توجه به نظامات اجتماعی و حکومتی است، برخی استنباط این نظامات را به فقه نسبت داده‌اند در صورتی که استخراج این نظامات به عهده علوم انسانی اسلامی و بیان احکام شرعی مربوط به بخش‌های مختلف آنها چه در ناحیه حکم تکلیفی و چه در ناحیه حکم وضعی به عهده فقه است. در تلقی مختار مقاله فقه نظام عبارت از فقهی است که نظام‌مندی رویکرد آن است نه هدف یا جزء مسائل آن، ذیل فقه اجتماعی و حکومتی است، حصه بندی مسائل در آن بر اساس نظامات اجتماعی و حکومتی است، نظامات اجتماعی و حکمرانی را به عنوان مبادی تصدیقیه از علوم انسانی اسلامی دریافت می‌کند، مختصات نظام‌مندی مانند انسجام و تعامل بین اجزا را دارد و در هر حوزه از نظامات دارای یک امر وحدانی کلی است که به منزله روح حاکم بر همه اجزاء و هویت بخش به آنها و در تعامل دوسویه با آنها عمل می‌کند. در این تلقی صورت مجموعی کل حاکم بر تک‌تک احکام به اضافه خود احکام، نظام نام دارد.

## منابع

۱. اراکی، محسن؛ کانال رسمی پژوهشگاه فقه نظام در پیام‌رسان ایتا؛ به‌آدرس: @jiiss\_ir، ۱۳۹۹.
۲. اراکی، محسن؛ هفتمین نشست هم‌اندیشی فقه حکومتی؛ پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله اراکی؛ به‌آدرس: <https://mohsenaraki.ir>، ۱۳۹۷.
۳. اعرافی، علیرضا؛ درآمدی بر اجتهاد تمدن‌ساز؛ قم: مؤسسه اشراق و عرفان، ۱۳۹۵.
۴. پارسانیا، حمید؛ جهان‌های اجتماعی؛ قم: کتاب فردا، ۱۳۹۲.
۵. خمینی، سیدروح‌الله؛ صحیفه امام؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۶۸.
۶. رشاد، علی‌اکبر؛ (الف)، سخنرانی در درس خارج فقه؛ پایگاه اطلاع‌رسانی پژوهشگاه فرهنگ اندیشه اسلامی؛ به‌آدرس: <http://iict.ac.ir/rfz>، ۱۳۹۷.
۷. رشاد، علی‌اکبر؛ (ب)، سخنرانی در همایش میزان و علوم انسانی؛ پایگاه اطلاع‌رسانی پژوهشگاه فرهنگ اندیشه اسلامی، به‌آدرس: <http://iict.ac.ir/kkh-13>، ۱۳۹۷.
۸. رشاد، علی‌اکبر؛ (ج)، سخنرانی در همایش فقه نظام‌ساز؛ پایگاه اطلاع‌رسانی پژوهشگاه فرهنگ اندیشه اسلامی، به‌آدرس: <http://iict.ac.ir/feghnezam>، ۱۳۹۷.
۹. رشاد، علی‌اکبر؛ سخنرانی در همایش ملی فلسفه فقه نظام؛ پایگاه اطلاع‌رسانی شبکه اجتهاد، به‌آدرس: <http://ijtihadnet.ir>، ۱۳۹۸.
۱۰. ساروخانی، باقر؛ روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی؛ ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸.
۱۱. صدر، سیدمحمدباقر؛ اقتصادنا؛ قم: مکتبه‌الاعلام الإسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۲. علیدوست، ابوالقاسم؛ سخنرانی در درس خارج فقه؛ پایگاه اطلاع‌رسانی سلسبیل، به‌آدرس: <http://a-alidoost.ir/persian/lessons/22268>، ۱۳۹۷.
۱۳. علیدوست، ابوالقاسم؛ سخنرانی در همایش ملی فلسفه فقه نظام؛ پایگاه اطلاع‌رسانی سلسبیل، به‌آدرس: <http://a-alidoost.ir/persian/lecture/view/22974/>، ۱۳۹۸.
۱۴. میرباقری، سیدمحمد مهدی؛ درآمدی بر رویکردهای فقه حکومتی؛ ج ۲، قم: تمدن نوین اسلامی، ۱۳۹۸.
۱۵. میرمعزی، سیدحسین؛ «موضوع علم اقتصاد اسلامی»، اقتصاد اسلامی؛ ش ۲۸، زمستان



۱۳۸۶، ص ۳۵-۷.

۱۶. واسطی، عبدالحمید؛ فقه مسئله‌گو یا فقه نظام‌ساز؛ پایگاه اطلاع‌رسانی نشریه صبح نو، به‌آدرس: <http://sobhe-no.ir/newspaper/608/12/24286>. ۱۳۹۷.
۱۷. واعظی، احمد؛ رویکردهای فقهی؛ قم: دانشگاه باقرالعلوم، ۱۳۹۸.
۱۸. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت؛ ج ۵، قم: مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۲.